



رضا سلیمان نوری
خراسان پژوه و مدیر مکتب پافت

برخی انسان ها تا آن حد در شغل و کار یا حتی اندیشه خود ذوب می شوند که پس از گذشت مدتی خود نمادی از آن امر می شوند. آنان که به واقع عاشقانی کامل هستند هنگام نگاه یا تفکر درباره هرچیز یا کسی لایه‌هایی از او را کشف می کنند که هم‌راستا با اندیشه و حرفه خود باشد و بدین دلیل در اغلب مواقع نادیده‌های دیگران را می بینند و کشف می کنند.

نمونه مجسم این افراد استاد محسن میهن دوست است. مردی که آن چنان غرق در مکاشفه اسطوره‌ها و افسانه‌ها شده بود که حتی شمایل ظاهری اش هم مانند انسان‌های اسطوره‌ای شده بود. برای آنانی که با وی از نزدیک معاشرت نداشته، اما اهل کتاب و کتاب‌خوانی و در نتیجه سر زدن به مجموعه‌هایی چون «کتاب فروشی امام» و «پردیس کتاب» مشهد هستند باید بگویم سخن از همان مردی است که تا پیش از رسیدن کروانی خامن‌ا برانداز گاهی هنگام بررسی ردیف کتاب‌های ادبیات یا تاریخ این دو مجموعه، به ناگاه نگاه را به خود جلب می کرد. مردی باوقی بلند و ابروانی پرپشت و رستم گونه. موهایی مجعد تا حدی بلند و عینکی ته‌استکانی که بی هیچ توجهی به اطراف و اکناف سرگرم مکاشفه در کتاب‌ها بود. گிரایی او وقتی برای مخاطب بیشتر می شد که بر اثر نوع مراده قدیمی‌های این دو مجموعه با وی متوجه خاص بودنش می شدند و بر اثر پرس و جو از افرادی چون حاجی رجب زاده و پسرانش و سیدخلیل حسینی با نام این انسان اسطوره‌مانند آشنا می شدند و تازه آنگاه به شرط اهل مطالعه ادبیات و تاریخ بودن آن هم بیشتر از نوع ایرانی خاصه کهنش، درمی یافتند که به واقع با نماد زنده افسانه‌های کهن مواجه هستند. مردی که بسیاری از کهن افسانه‌های ایرانی باقیاش را مدیون تلاش‌های وی هستند، زیرا که به معنای واقعی او عاشق افسانه‌ها و اسطوره‌های ایران زمین بود. کافی است فقط نگاهی به فهرست کتاب‌های وی در حوزه بازشناسی افسانه‌ها و اسطوره‌های ایرانی داشته باشیم تا عاشق بودن وی را به معنای واقعی کلمه باور کنیم. «اوسنه‌های پهلوانی و درنگی تحلیلی و نظری در آن‌ها»، «اوسنه‌های عاشقی و درنگی تحلیلی و نظری در آن‌ها»، «کله فریاد: ترانه‌هایی از خراسان»، «افسانه‌های دشت توس، پریان آب، اثار پهنشی»، «اوسنه‌های خواب و درنگی تحلیلی و نظری در آن‌ها»، «سمندر چل گیس»، «پژوهش عمومی فرهنگ عامه»، «اسطوره آب، چستی پری»، «عاشقانه‌های گریز»، «سبب خندان و نار گریان»، «باکره‌های پری زاد»، «اوسنه‌های چند موضوعی و درنگی در اصطلاح مکر زن!»، «اوسنه‌های یخت و درنگی تحلیلی و نظری در آن‌ها» و نه کلید «تنها بخشی از کتاب‌های این افسانه‌شناس برجسته معاصر است. صدالبته که وی علاوه بر این کتاب‌ها، مقالات بسیاری را هم در این حوزه طی سالیان عمر خود که از ۸۰پهنم ۱۳۲۳ در مشهد آغاز و تا ۱۳ شهریور ۱۴۰۰ ادامه داشت در نشراتی چون «کتاب ماه هنر»، «ودکی» و «هنر مردم» منتشر کرد که برخی از آن‌ها همچون مقاله «پدیده‌های وهمی دیر سال در جنوب خراسان» منتشر شده در شماره ۱۷۱ نشریه هنر و مردم یا «فهلوی گوی زروانی» منتشر شده در شماره ۶۷ کتاب ماه هنر هنوز به رغم گذشت سال‌ها از انتشار، یگانه منبع کامل در آن حوزه اندیشه‌ای محسوب می شوند.

میهن دوست شاید برای تحقیق بهتر و با ذهن بازتر در عالم افسانه و اسطوره سعی می کرد تا کمتر با جهان امروزین ارتباط داشته باشد و در نتیجه بیش از هر گروهی در نزد اقل قلم خاصه فعالان در سه حوزه فرهنگ عامه، اسطوره‌شناسی و مردم‌شناسی و البته شاعران به ویژه شعر نویی‌ها که خودش هم در حوزه شعر با این گروه پیوند داشت و هر از چندگاهی سروده‌ای در این قالب از او در اختیار دیگران قرار می گرفت، شناخته شده بود. امری که خود درد و دریغی بزرگ است، زیرا هنوز اهل مشهد به عنوان مکان آغاز و پایان زندگی وی درک نکرده‌اند چه بزرگی را از دست داده‌اند. مردی که به واقع می‌توان او را در حوزه اسطوره و افسانه‌شناسی «مهرداد بهار» ی دیگر دانست. همان گونه شیفته و عاشق کهن دیار ایران و کهن مردم ایرانی و همان گونه مظلوم و تنها و حتی مظلوم تر از مهرداد بهار. استاد بهار حداقل در سال‌های آخر عمر آن چنان از بی توجهی مسئولان به تلاش‌هایش در راستای بازشناسی هویت ایرانی مردم سرزمینش رنج نکشید که خانواده‌اش مجبور به اعتراض از جور زمانه شوند، اما روزگار درباره استاد میهن دوست ناجوانمردتر بود و به گونه‌ای دیگر عمل کرد تا جایی که سال گذشته پس از سکنه‌ای که استاد دچار آن شد و قدرت تکلمش را از دست داد، یگانه دخترش در گفت وگویی از کم توجهی مسئولان به این اسطوره‌شناس بزرگ گفت شاید تا کمی یاری اش کنند. درخواستی که دیگر اجابت شدن یا نشدنش از سوی مسئولان، مهم نیست، زیرا که افسانه‌شناس بزرگ مهدی خود به اسطوره‌ها پیوست. البته بد نیست تا اهل فرهنگ خراسان خاصه مسئولان فرهنگی شهر، کمی همت به خرج داده و با نام گذاری مکانی از مکان‌های متعدد فرهنگی شهر یا حداقل خیابان محل زندگی استاد به نام وی، هم به این بزرگمرد فرهنگی شهر ادای احترام کنند و هم شرایط را برای آشنایی بیشتر جامعه با وی فراهم آورند.

زین قنډپار

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

- نماینده گان مجلس شورای اسلامی این طر ح را تصویب کردند. (نادرست ✖)
- نکته
- واژه‌های مختومه به ده بیان حرکت یا همان «های ماملفوظ» در صورت اضافه شدن به ده ان جمع به ای «مصدری باواج میانجی، گ، تلفظ و نوشته می شوند:
- زندگی، تشنگی، دیدگان، طلبگی، نخبگان، طلا یگان، شنوندگان، نمایندگان.
- نمایندگان مجلس شورای اسلامی این طر ح را تصویب کردند. (درست ✔)

#زین-قنډ-پارسى

شهریار

شماره ۱۵ شهریور ۱۳۹۹ شماره ۲۱۴۲

۱۰



فرهنگ و ادبیات

گروه فرهنگ و ادبیات

م. دوست یا همان

محسن میهن دوست

متولد سال ۱۳۲۳ در

مشهد است. او در

دهه ۱۳۴۰ با سرودن و انتشار اشعارش در مجلّاتی مانند سخن، فردوسی، خوشه، کتاب هفته، باشاد و... به شهرتی زودهنگام رسید. از اواخر دهه چهل خورشیدی به عنوان پژوهشگر ارشد پژوهشکده مردم‌شناسی و فرهنگ عامه، به سفر در سراسر ایران و تحقیق درباره افسانه‌ها و فولکلور مردمی کشور پرداخت.

حاصل سال‌های کار و پژوهش در دهه چهل، «سمندر چهل گیس» و «کله فریاد» دو کتاب بااهمیت و غنی

مجید خاکپور با مفهوم مرگ در خیابان آشنا شد، خیلی زودتر از آنکه حرف الفبا را در مکتب‌خانه یاد بگیرد. درست از روزی که پسری تخرم و شرور سینه قمری از همه‌جایی خبری را با پلخمون نشانه‌رفت. آن قمری کله‌پا شد و افتاد پیش پای آن کودک خرد: «من پرپر زدنش را دیدم... هرگز فراموش نکردم. از آنجا نفرت پیدا کردم از هرنوع کشتاری.»

درواقع سه مرگ ناهنگام دیده بود، یکی آن قمری که ذکرش رفت، دیگری مرگ مادرش: «مرگ را شناختم، وقتی به مادرم نگاه می کردم که داشت می‌مرد. فهمیدم که مرگ مادر یعنی مرگ انسان... انسان.» وسومی دوستش در ۹ سالگی: «رفیق‌م بود. به هم می‌رفتیم کشف‌رود غوطه می‌خوردیم.

بود. او هم زمان به کار در مرکز پژوهش‌های رادیو و تلویزیون ایران پرداخت و در اواخر دهه پنجاه با گرفتن فرصت مطالعاتی از این مرکز برای تکمیل تحصیلات به آمریکاسفر کرد و نزدیک یک‌سال آنجا بود. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، با پیگیری تمام به کار درباره دست‌مایه‌های اوسنه‌ای و اسطوره‌ای خراسان بزرگ پرداخت که حاصل این کوشش مستمر، حدود سی کتاب است که به کوشش ناشران بزرگی مانند نشر مرکز، تندیس، توس و گل آذین منتشر شده است.

کتاب‌هایی از جمله اوسنه‌های خواب، اوسنه‌های پهلوانی و تغزلی، اوسنه‌های بخت، درنگی در معنای مکر زن و... (مجموعه مقالات و گفت‌وگو‌های او در

زمینه‌های متعدد اسطوره‌ای و آیینی، فصل تازه‌ای را در پژوهش‌های قومی اساطیری گشوده است. م دوست در چندسال پی‌پی پژوهشگر برتر ایران شد و همایش باشکوهی در قدردانی از خدمات و یافته‌های او در دانشگاه رفسنجان برگزار شد. میهن دوست علاوه بر حوزه پژوهش، همچنان به شعر نیز پرداخته است. دفتر نخست اشعار او در سال ۱۳۵۰ به کوشش نشر «رز تهران» منتشر شد. او تا پیش از این مشغول همکاری با مرکز دایرةالمعارف بزرگ ایرانی اسلامی در حوزه‌های پژوهشی بود و دیروز در ۷۸ سالگی در مشهد از دنیا رفت.

این مقدمه برگرفته از گفت‌وگوی محسن میهن دوست با ماهنامه «بارتاوا» است.

من از مرزها خسته‌ام، از نژادها و آیین‌ها و فرهنگ‌هایی که مقابل هم قرار می‌گیرند، خسته‌ام.

اما کمی پس‌با پیش‌تر از مرگ‌با شعر آشنا شده بود. درواقع ژن شاعری را از پدرش به ارث برده بود: «پدر من شاعر بود... در خانواده ما شعر ارثی است. همه خواهران و برادران من شعر می‌گفتند، اما در مورد من به همان کودکی برمی‌گردد. پدرم من را مجبور می‌کرد که صبح به صبح شعر بخوانم. وقتی به مکتب‌خانه می‌رفتم و وانگور وینپر با خودمان به مکتب می‌بردیم، قبل از آن باید چندبیتی از شاهنامه می‌خواندم. من با ادبیات کلاسیک خیلی خوب آشنا شدم و همه متون کهن را خواندم و همراه‌با آن با ادبیات جهان هم‌آشنا شدم تا جایی که

ما حصیه گرفتیم. من رو به بهبودی رفتم. او از گوشه دهانش آبی سبز بیرون آمد و مرد. من پرسیدم یعنی چی؟ این پسر زیبا و روشن و کتاب‌خوان و حافظ‌خوان چی شد که مرد؟ کو عدالت؟ این مواجهه‌ها با مرگ سؤال شدند در او: «آدمی از مواجهه کودک خرد: «من پرپر زدنش را دیدم... هرگز فراموش نکردم. از آنجا نفرت پیدا کردم از هرنوع کشتاری.»

درواقع سه مرگ ناهنگام دیده بود، یکی آن قمری که ذکرش رفت، دیگری مرگ مادرش: «مرگ را شناختم، وقتی به مادرم نگاه می کردم که داشت می‌مرد. فهمیدم که مرگ مادر یعنی مرگ انسان... انسان.» وسومی دوستش در ۹ سالگی: «رفیق‌م بود. به هم می‌رفتیم کشف‌رود غوطه می‌خوردیم.

عاشقانه‌های گریز!

مردی/کنار پنجره تنها نشسته است/من کنار پنجره تنها نشسته‌ام. از دوستان نظر خواست. من پیشنهاد کردم به جای من بگوید: دنیا/کنار پنجره تنها نشسته است/و او را بسیار خوش آمده بود.

جناب بدیعی شعری از نیما را با صدایی خوش خواند. استاد میهن دوست به وجد آمده بود. خاطره‌ای از نودز پرنگ را به یاد آورد که برایمان بازگفت: «روزی با جمعی از دوستان نزد پرنگ نشسته بودیم. او شعری را که تازه سروده بود آورد که حاوی اشعار ناب و دل‌انگیز برایمان خواند:



گفت: جوری عکس نگیری که نشانی از مرگ در من نباشد. چیزی نگفتم. جمعه، ۸ بهمن ۱۴۰۰ بود. آخرین دیدار.

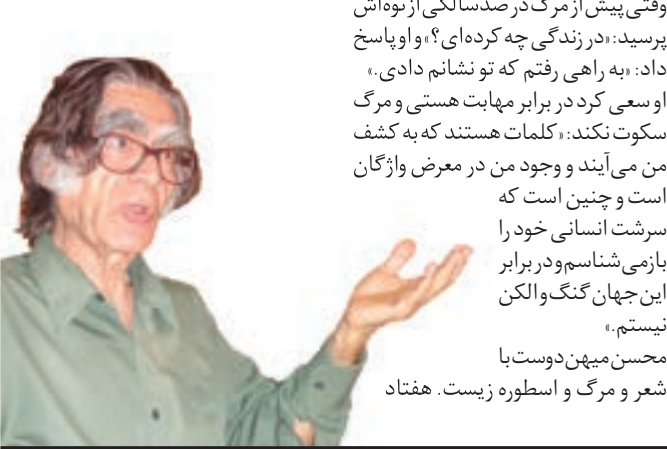
سال تمام با آن سه مرگ، مرگ قمری و رفیق و مادرش را به دوش کشید تا خودش مرگ را ملاقات کرد. حالا برای اینکه بفهمیم آیا پاسخ سؤالاتش را هم گرفته یا نه، زیادی دیر است. فقط وقتی می‌فهمیم که دو سوی یک میز، ما و مرگ روبه‌روی هم بنشینیم.

نه قناری چیزی می‌داند نه کرگدن و نه من که بودای بزرگ را می‌شناسم! پلی چوبین بر روی آب است و مهتاب که رنگ نقره دارد به عابران گنج کفن می‌فرودش! ماه هرچند در بغل خورشید است اما تپش سینه‌اش را حس نمی‌کند و سپیده که شیریں است از راز ظلمات بی‌خبر است نه قناری چیزی می‌داند نه کرگدن و نه من که کتاب پیامبران را به شعر روز درآوردم

بگذار در عبور از گذرگاه سوگمند همچون مجانین بمانم

و نپرسم که این نقطه از کجاست

و صفر کنار دورا که بیست کرده است؟



میان گذاشته بودم، اما خوب می‌دانستم پژوهش در فرهنگ عامه، اوسنه‌ها و اساطیر، او را از انجام کارهای مربوط به آماده‌سازی و چاپ دفاتر شعرش باز داشته است.

به دل آرزو داشتیم: خدا کند که گاهی به شعر نیز برگردد! محمدرضا بدیعی، گویی ذهن‌خوانی کرده باشد به استاد پیشنهاد کرد که جمع‌آوری و تدوین اشعارش را به ما بسپارد. کریمانه پذیرفت. چند ماهی پس از آن دیدار و در پی دیدارهای مکرر، نخستین دفتر شعر او زیر عنوان «عاشقانه‌های گریز»، را آماده چاپ کردیم. این کتاب در تیراژی محدود از سوی نشر «شمشاد»، به طبع رسید، اما پس از آن با اصلاحات و اضافات بسیار برای چاپ به نشر چشمه سپرده شد.

سطرهایی درباره استاد محسن میهن دوست که در روز قبل، از رنج روزگار راحت شد

ما مردم هیچ وقت حواسمان نیست

اهلیت آن را پیدا کردم که طرف تخطب استاد باشم، آن قدر که با هم برویم و از توی اتاقش، بگردیم و کتابی پیدا کنیم و آن‌هایی که دیده‌اند می‌داند اتاق‌های خانه استاد محسن میهن دوست، به خانه نمی‌مانست، کتابخانه بود، شلوغ و بهت‌انگیز و رؤیایی. استاد آن شب و شب‌هایی پس از آن، از سفرهایش گفت: «از اینکه چه کاری می‌کرده تا دم‌های روستایی خودشان باشند و همان شعرهایی را بخوانند که برای دشان می‌خوانند و همان اوسنه‌هایی را تعریف کنند که شب‌ها برای اولادشان می‌گویند و اینکه برای ثبت فرهنگ عامه چه‌مرارت‌ها کشیده، آن هم میان مردمی که خودشان حواسشان نیست چه گوهرهای گران‌بهایی دارند... ما مردم، هیچ وقت حواسمان نیست چه گوهرهای گران‌بهایی داریم، محسن میهن دوست، یکی از همان گوهرها بود، گرفتار در چنبره رنج روزگار.

عکس: مجید خاکپور/شوراز



حسین حسینی/فرد روزنامه‌نگار و خراسان پژوه

زن، رسیده بودم و «اسطوره آب» که هنوز هم برای من، کتاب بهت‌انگیزی است. بعدها نمی‌دانم چطور، در یک گپ و گفت با جلیل فخرایی، از همان‌هایی که گاه و بی‌گاه دست می‌داد و بخشی از آن به شعرخوانی می‌گذشت و بخشی به نق زدن به روز و روزگار، معلوم شد که او با محسن میهن دوست آشنایی دارد، یک رابطه دور خانوادگی که البته آشنایی جلیل با ادبیات، تقویتش کرده بود و چه موقعیتی بهتر از این تا با آدمی ملاقات کنم که خبر داشتن آن قدرها اهل آفتابی شدن نیست و در خلوت خودخوaste (یا خلوت ناخوaste‌ای که به لطف همان روز و روزگار رقم خورده) غرق است و جز جمع محدودی از آدم‌های آشنا، حوصله دم‌خور شدن با کسی را ندارد. و بالاخره جلیل، بی‌خیالی‌های همیشگی‌اش را